

# به دنبال خاستگاه آگاهی - قسمت چهارم

بیگ بنگ: همیشه وقتی چرخ و فلک به بالاترین نقطه ی خود می رسد، لحظه ای نامطمئن و هول انگیزی را تجربه می کنیم؛ لحظه ای که احساس می کنیم از انحنای بیرونی پرتاب می شویم. هنگام بالا آمدن، رویارویمان ساختار محکم آهنی وجود دارد که به ما قوت قلب می دهد؛ اما در آن اوج، درست در یک لحظه ی ناگهانی این ساختار ناپدید می شود. وضعیت کنونی هم شاید چنین حالتی داشته باشد.



تمام پیش دآوری های ما با این اطمینان بود که آگاهی در مرحله ای از تکامل پستانداران و یا حتی پیشتر، با روش انتخاب طبیعی تدریجا شکوفا شده است. این اطمینان نیز باید در ما ایجاد شده باشد که لاقل برخی حیوانات هشیار یا شعورمند هستند و آگاهی با تکامل مغز ارتباطی تنگاتنگ دارد. افزون بر این، باید این امر را هم پذیرفته باشیم که انسان اولیه به خود آگاه بوده است.

اکنون دیگر چنین اطمینان هایی وجود ندارد و به جزیره ای ناشناخته افتاده ایم. اگر تنها مطالب سه قسمت پیش یک جهت درست را به ما نشان داده باشند، آن این است که آگاهی تنها می تواند با نوع انسان آغاز شده باشد و این آغاز هم باید پس از تکوین زبان تحقق یافته باشد. بدین ترتیب با فرض اینکه تکامل انسان تداومی ساده بوده، باید تکامل زبان را بررسی کنیم و ردپای توانایی ذهنی انسان را دنبال کنیم تا به هدفمان، یعنی پیدا کردن خاستگاه آگاهی برسیم.

اما تکامل زبان پیوسته و یا تداوم ساده ای نیست. در حدود سه هزار سال پیش از میلاد، تبدیل گفتار به اولین نشانه های کوچکی بر روی سنگ، گل، لوح و یا پاپیروس، نوشتن را پدید آورد. انسان قادر شد

گفتار را ببیند. این دیدن، شامل تمام افرادی می‌شد که می‌توانستند این نشانه‌ها را ببینند. از این رو، پیش از پیگیری موضوع ارائه شده در بند پیشین، باید مشخص کنیم که آگاهی پیش از به وجود آمدن چنین گفتار قابل دیدنی آغاز شده بود و یا پس از آن. این کار هم تنها با بررسی ابتدایی‌ترین نمونه‌های این پدیده، یعنی نوشتن ممکن می‌شود. پس سوال فعلی ما این است: ذهنیت پس پشت نخستین نوشته‌های نوع بشر چیست؟

موانع فنی بر سر جست و جوی ما هست. بزرگترین دشواری ما ترجمه‌ی نوشته‌هایی است که از ذهن‌های بسیار متفاوتی بیرون آمده است. اولین نوشته‌های انسان به خطوط تصویری هیروگلیف و هیراتیک و یا به خط میخی نوشته شده‌اند. آغاز همه‌ی آن‌ها هم به حدود سه هزار سال پیش از میلاد مسیح بر می‌گردد. باز اگر مطلب نوشته شده مشخص باشد مشکل چندانی بروز نمی‌کند، اما آنگاه که نمادها غریب و نامعمول شوند و با متن نخوانند، راه به نحو اجتناب ناپذیری به گمانه‌زنی باز می‌شود. بازی زیاد با گمانه‌زنی‌ها و فرو رفتن در آنها کار منطقی برای پژوهش ما نیست. به هر حال شواهدی دال بر اینکه در نخستین سلسله‌های پادشاهی مصر و یا فرهنگ‌های بین‌النهرین آگاهی وجود داشته باشد یا نه آن قدر مبهم است که امکان انجام چنین تحلیلی درست را از ما می‌گیرد.



### خط تصویری هیروگلیف

نخستین نوشته‌ی قابل اعتماد که جولیان جینز تصمیم گرفت آن را به کار گیرد، ایلپاد است. پژوهشگران امروزی این داستان انتقام سرشار از خون و عرق و اشک را محصول سنت شاعران باستانی یا نقالان می‌دانند که حدود 1230 سال پیش از میلاد نوشته شده است. سوالی که باید بپرسیم این است که به طور کلی، ذهن در ایلپاد چیست؟

### زبان ایلپاد

پاسخ به سوال ما به طور تکان دهنده‌ای جالب است: آگاهی در ایلپاد کلاً وجود ندارد! ایلپاد حاوی واژه‌ای برای آگاهی و کارکردهای ذهنی نیست. واژه‌هایی که در ایلپاد به معانی موضوعات ذهنی گرفته شدند، خود دارای معانی مختلف ملموس تری هستند تا آنچه امروزه به معنای ذهن می‌شناسیم. در زیر به چند نمونه از این واژه‌ها اشاره می‌کنیم.

واژه توموس (*Thumos*) که بعدها معادل با روح عاطفی به کار رفت، صرفاً به معنای جنبش یا بی‌قراری است. کسی که توان جنبیدن را از دست می‌دهد، توموس از دست و پایش بیرون می‌رود. وقتی گلوکوس به درگار آپولو دعا کرد که از رنج‌هایش بکاهد و به او نیرو دهد تا به دوست خود، سارپیدون کمک کند، آپولو دعایش را می‌شنود و به توموس او توان می‌بخشد. فرن (*Phren*) که همیشه از لحاظ آناتومی در دیافراگم جا دارد، به معنای هیجان‌ات و معمولاً هم به شکل جمع به آن اشاره می‌شود. شاید مهم‌ترین این واژه‌ها *noos* باشد که با تلفظ *nous* در یونانی جدید تر معنای ذهن آگاه و هوشیار را می‌دهد. ریشه‌ی این واژه *noein* است به معنای دیدن. ترجمه‌ی مناسب آن در ایلپاد چیزی است چون ادراک یا بازشناسی و یا میدان بینایی. زئوس ادیسه را در *noos* خود نگاه می‌دارد؛ یعنی مراقب او هست.

تمام مثال‌ها و توضیحات جولیان جینز را در اینجا نمی‌آورم؛ این واژه‌ها در کل، نزدیک‌ترین حالات به ذهن و اندیشه‌ی آگاه هستند که می‌تواند در همه، اعم از نویسنده، شخصیت‌های داستان و یا خدایان دیده شود. همچنین مفهومی از اراده یا واژه‌ای برای آن وجود ندارد؛ این مفهوم به طرز غریبی بعدها در تفکر یونانی شکل می‌گیرد. مردان ایلپادی اراده‌ای از خود ندارند و بی‌شک هیچ تصویری از اراده‌ی آزاد در آن‌ها نیست؛ ریشه‌ی تمامی مشکلات مسئله اراده که تا این حد برای روان‌شناسی جدید مشکل‌آفرین بوده، در این است که برای چنین پدیده‌هایی واژه‌ها دیر ابداع شدند.

با این همه، مایه‌ی شگفتی است! اگر شخصیت‌های ایلپادی فاقد هر نوع آگاهی درونی، ذهنی و یا اراده بودند، پس چه چیز رفتار را به حرکت در می‌آورد؟





## مذهب در یونان باستان

بر اساس نظریه ای قدیمی و رایج، پیش از قرن چهارم قبل از میلاد، هیچ چگونه اثری از مذهب واقعی در یونان وجود نداشته است. با این حال اگر بگوییم خدایان ایلید صرفاً مخلوق ذهن سرایندگان و ابداع آن ها بوده است، برداشتی کاملاً اشتباه از رخدادهای گذشته ایم.

شخصیت های ایلید نمی نشینند و نمی اندیشند که چه باید کرد. آن ها فاقد آن نوع ذهن آگاهی هستند که ما معتقد به داشتن آن هستیم و بی شک حتی قادر به درون نگری هم نبوده اند. با وجود ذهنیتی که امروزه پیدا کرده ایم تصور اوضاع آن زمان برای ما دشوار است. وقتی آگاممنون، پادشاه آدمیان، معشوقه ی آشیل را از او می دزدد، این رب النوع است که موهای زرد آشیل را در چنگ می گیرد و به او هشدار می دهد که به آگاممنون حمله نکند. این همان خدایی است که در گوش هلن نجوا می کند تا قلب او را که سرشار از غم هجران است، آرام کند. خدایان در لحظه های سرنوشت ساز با تک تک سربازان سخن می گویند و آن ها را به پیشروی تشویق، و یا با مسدود کردن میدان دیدشان و پاشیدن غبار و مه مغلوبشان می کنند. این خدایان هستند که مردم را به ستیز و اوارند و آغازگر واقعی جنگ اند و استراتژی جنگ را طراحی می کنند. در حقیقت؛ این رب النوع ها هستند که جای هشیاری و آگاهی را می گیرند.

حتی خود این منظومه هم با معیار امروزی سروده ی انسان ها نیست. سه واژه ی اول آن Menin aedie Thea است که به معنای «از سرود پرداخته شده، ای خدا!» است. اگر با رها کردن پیش داوری ها با این منظومه روبرو شویم، خصلت غیر عادی سخن را بدون جانبداری بلافاصله درمیابیم. امروزه ما این خصلت را وزن می نامیم. چه متفاوت است مصراع های شش رکنی پیوسته تاکید و برداشتن تاکید از کلام ها با تجمع بی تکلف تر گویش ها که در سخن روزانه به کار می گیریم. کاربرد وزن در شعر برانگیختن فعالیت الکتریکی مغز است. در یک بیمار مبتلا به اسکیزوفرنی هم وقتی صداهای آهنگین و موزون با او سخن می گویند همین می شود. بدین ترتیب بیشتر به این واقعیت لمس نشدنی می رسیم که این منظومه هرگز آگاهانه سروده نشده و هرگز هم آگاهانه به خاطر سپرده نشده است.



## ذهن دوجایگاهی

اما این رب النوع ها چگونه موجوداتی بودند که به انسان ها، همانند انسان های مصنوعی تحکم می کردند و از زبان آنان حماسه می خواندند؟ آنان ندهایی بودند. قهرمانان ایلپادی گفته ها و اوامرشان را به همان وضوحی می شنیدند که اکنون بیماران صرعی و اسکیزوفرنیک می شوند؛ رسا و بسیار نزدیک. این خدایان ساخت های دستگاه اعصاب مرکزی بودند و اغلب ترکیبی از تصاویر آمرانه ی پدران، مادران و آمران سرزنشگر بودند. خدا بخشی از ذهن انسان است و این واقعیت که رب النوع ها هرگز در بیرون قوانین طبیعی گام نمی نهند تاییدی بر این امر است. در رابطه ی میان خدا و قهرمان، در سخنانی که با هم رد و بدل می کنند همان تعارفات، عواطف، تشویق کردن ها و اغواگری ها را می توان یافت که در روابط بین انسان ها دیده می شود. خدای یونانی هرگز تندرآسا هجوم نمی آورد، هرگز با هیبت خود در قهرمانان ترس نمی آفریند. او را با فروتنی و عشق هم چندان رابطه نیست، حس قدرشناسی هم در او اندک است. رابطه بین خدایان و انسان ها، بیش از هر چیز یادآور رابطه ی بین من (Igo) و فرامن (Superigo) در [نظریه فروید](#) است؛ به عبارتی، پیشینه و شکل اولیه و خام این مفهوم در ذهن امروزی ما هست.

خدایان همان چیزی هستند که ما امروزه آن را توهمات و یا اوهام می خوانیم. آن ها گاه از درون مه یا دریای خاکستری یا رودخانه، یا از آسمان می آیند که نوعی پیش درآمد بینایی یا هاله بصری به حضور آن هاست. این خدایان معمولاً به تمامیت ظاهر می شوند، گاه تنها ندا هستند و گاه نیز به شکل اشخاصی که به قهرمانان شبیه اند بر فرد ظاهر می شوند. در حماسه ایلپاد، آتنه پس از آنکه فرمان کشتن هکتور را

به آشیل می دهد، به صورت عزیزترین برادر هکتور، دی فوبوس بر او ظاهر می شود. هکتور با این اطمینان از حضور برادر به عنوان مدد کار به نبرد آشیل می رود و آن گاه که در میانه ی نبرد بر می گردد تا از او تقاضای یک نیزه کند، کسی را در اطراف خود نمی یابد. او دچار توهم بوده. آشیل نیز چنین بوده. نبرد تروا را توهّمات راهبری می کردند و سربازانی که به چنین وضعی هدایت شده اند هیچ شباهتی به ما نداشتند؛ آنان از خودگذشتگانی بی اراده بودند که نمی دانستند چه می کنند.

بدین سان این تصویری که از انسان آن زمان داریم، غریب، بی روح و خشن و از درون خالی است. انسان های ایلید، فضای درونی نداشتند، من تمثیلی نداشتند، از خود و جهان آگاه نبودند. در مقایسه با ذهن آگاه خودمان، می توانیم توانایی ذهنی اهالی میسنی را ذهن دوجایگاهی بدانیم. برنامه ریزی و قوه ی ابتکار آن ها مطلقا بدون حضور آگاهی صورت می گرفته است، سپس در قالب زبانی که فرد با آن آشنا بوده به او «گفته» می شده و این امر گاهی همراه با پیش در آمد های بینایی از تصویر یک دوست نزدیک و یا حتی یک رب النوع بوده؛ گاهی هم فقط با صدا همراه می شده است. فرد نیز این صداهای توهم آلود را اطاعت می کرده چه به خودی خود نمی دانسته چه باید کرد... این ذهنیت مردان ایلید بود.

شواهد وجود چنین ذهنیتی را نباید صرفا در ایلید جست و جو کرد. ایلید به ما کمک کرده است که به طرح نظریه ای نزدیک شویم که در مقاله های بعد بیشتر درباره اش توضیح می دهیم. در همین ابتدای کار، جولیان جینز فهرستی از ایرادهایی که به این نظریه وارد می شود را به همراه پاسخ در کتابش بررسی کرده است. من تنها یکی از مهم ترین این ایراد ها را در اینجا می آورم.

ایراد: اگر ذهن دوجایگاهی وجود داشته باشد، آنچه در وهله اول به نظر می آید، آشفتگی بی نهایتی است که هر کس توهّمات شخصی خود را دنبال می کند. سلسله مراتب مشخصی برای شکل گیری یک تمدن دوجایگاهی در ایلید به چشم نمی خورد؛ ایلید تنها بر اشخاص قهرمان تمرکز کرده است و چنین تصویری را به دست نمی دهد.

پاسخ: حلقه گمشده ی این معما، لوح های کنوسو، میسنی و پیلوس بود. رمزبرداری از این لوح ها بسیار طول کشید، اما در نهایت معلوم شد که این لوح ها خطوط کلی تصویری از جامعه میسنی ها را ترسیم می کنند که بیشتر در تایید فرضیه دوجایگاهی است: سلسله مراتب هایی از دولتمردان، سربازان، کارگران، انبار های کالا و سیاهه ی اشیا متعلق به فرمانروا و به ویژه خدایان. ارتباط دادن آن چه در لوحه های فوق آمده با یکدیگر آسان نیست. به کلی این لوحه ها نشان دهنده ی طبیعت سلسله مراتبی و وجود سطوح مختلف در تمدن های متمرکز در قصرها هستند، تمدنی که سلسله ای از شعرا که ایلید را در سنت روایی ساخته اند آن را به کلی نادیده گرفته اند.

ممکن است این سستی ساختار اجتماعی به جا مانده در ایلید با اضافه کردن داستان های بعدی به درون زمینه ی اصلی جنگ تروا ایجاد شده باشد. یکی از بارزترین شواهد بر این که ایلید محصول انشاهای گوناگون است وجود ناهمخوانی بارز در این منظومه است. برای مثال، می توان به زره هکتور که در دو جا به گونه ای متفاوت توصیف شده است اشاره کرد.

در حقیقت، گذر از دوره ی فروپاشی ذهن دو جایگاهی به شروع آگاهی – که در مقاله های بعدی با تفصیل توضیح می دهیم – دورانی پر از آشفتگی است. انتظار ما از ایلید این است که این فروپاشی را

به گونه ای منعکس کرده باشد. ظهور ناگهانی چیزی شبیه آگاهی درونی، در بخش هایی از ایلید دیده می شود که مدرسان صاحب نظر آن ها را اضافات بعدی به شعر اصلی می شناسند. برای مثال یکی از این جلوه های آگاهی، اشاراتی به فریب و اغفال آدمیان وجود دارد. در این میان، این اشاره ی آشیل به آگاممنون اهمیت خاصی می یابد: «نفرت انگیز، چون دروازه های هادس مردی است که چیزی را در قلب خود پنهان می کند و چیز دیگری را به زبان می آورد.» شکی نیست که این نشانه ای از آگاهی درونی و یا ذهن درونی است. دو مورد بسیار غیر معمول دیگری هم در کتاب هست که ابتدا آگنور و سپس هکتور با خودشان حرف می زنند. محتوای سخن ها هم بسیار با مشخصات قبلی سخنگویان ناهمخوانی دارد و هر دو، عبارت و خطوط مشابهی را به کار می برند و نشانه ی این است که این ها را نقل واحدی به داستان افزوده است.

هدف ما از این مقاله، ورود ناگهانی به نظریه دوجایگاهی و تشریح آن نبود؛ این کار، هدف ما از نگارش دو مقاله بعدی است. هدف اصلی ما در این مقاله این بود که نشان دهیم که آثار نوشتاری بسیار اولیه ی انسان به زبانی که به راحتی برای ما قابل فهم باشد، نشان دهنده ی ذهنیتی بسیار متفاوت با ماست. صاحب نظران مواردی از داستان پردازی، رفتار تمثیلی و یا فضای ذهنی را که در این جا و آن جا در این منظومه اتفاق می افتد را محصول کار نویسنده های بعدی می دانند. فرهنگ یونانی خیلی زود بدل به ادبیات آگاه شد، می توانیم ایلید را اثری بدانیم که در گذرگاه تغییر دوران ایستاد. در مقاله ی بعد، حرف های بسیاری داریم که درباره ی ذهن دوجایگاهی، ذهنیتی که در این مقاله تنها اشاره ای به آن کردیم بزنیم.

ادامه دارد «««

منبع: کتاب خاستگاه آگاهی در فروپاشی ذهن دوجایگاهی، نوشته جولیان جینز، نشر آگه

[مطالعه قسمت اول](#)

[مطالعه قسمت دوم](#)

[مطالعه قسمت سوم](#)

به قلم پویا فرخی / [سایت علمی بیگ بنگ](#)